

به نام خدا

نهمین جایزه داستان‌های ده کلمه‌ای

فراموشی لی

۱ آذرماه تا ۱ بهمن ماه ۱۳۹۶

داوری این دوره از جایزه داستان‌های ده کلمه‌ای فراموشی لی توسط بازدیدکنندگان سایت صورت گرفته. داستان‌هایی که به مسابقه راه پیدا کرده‌اند در این مجموعه با عبارت ***راه یافته به مسابقه*** قابل مشاهده هستند.

۱. آزمایش

جواب مثبت بود سر پیچ مستقیم رفت ***راه یافته به مسابقه***

مریم دلفانی

۲. دستشویی

هرروز حمام میرفت تا نفهمد کجا کار می کند

مریم دلفانی

۳. در آغوش مردان فقط به یک چیز فکر میکرد، بچه هایش

مریم دلفانی

۴. رفتم پیانو یاد بگیرم. نمیدونم چیشد تصمیم گرفتم استادمو بگیرم.

الهه برزگر

۵. میخ میکوبیدیم. به بابام گفتم بزن. زد.

هیچی؛ جاش میسوزه. ***راه یافته به مسابقه***

الهه برزگر

۶. به رفیقم میگم نمیخوای پولمو پس بدی!؟

گف: دیکه چه خبر..

الهه برزگر

۷. پدر فریاد میکشد

کودک گریه میکند

جای مادر خالی است

نازنین نیک پیما

۸. ترس از مدرسه لباسهای او را کهنه کرد.

نازنین نیک پیما

۹. زخم نمی داند میان زباله ها دنبال خوراکی هستم. ***راه یافته به مسابقه***

نازنین نیک پیما

۱۰. اشی مشی خسته با یک پیت استون به لانه برگشت!

میلااد پرنیانی

۱۱. زن برای فرار از شوهر، او را تعقیب می کرد!

میلااد پرنیانی

۱۲. بچه به دکتر: سنگ مثانه نیم وجبی مجرای ادرارمو جرید!

میلااد پرنیانی

۱۳. گفتگو

-من تو او ما شما آنها

-من تو ما

گلنسا امیریان

۱۴. کی برگشتی؟

-من که نرفته بودم

پستچی کشته شد.

گلنسا امیریان

۱۵. نفس گرفت شمع را فوت کند ، زلزله آمد خاموشش کرد.

گلنسا امیریان

۱۶. مسکن مهر فرو ریخت . زیر آوار منتظر دست مهربانی بود.

مهراب اکبری شهپر

۱۷. بعضی ها دستهایشان را بستند. کاش غواصها توی آب ماهی می شدند!

مهراب اکبری شهپر

۱۸. کولبرها نان بر پشت حمل می کردند. فرمانده فرمان شلیک داد.

مهراب اکبری شهپر

۱۹. آهنگر

ضربه های مداومش بر روی آهن خبراز تحقق آرزوی دیرینه اش برای برقراری عدالت در شهر ظلم زده خاوران بود.

ناصرنجاری خضولو

۲۰. شهید

روی مادرش رابوسیدوباصدایی پرتنین خبراز آزادی خرمشهر در عملیات پیش رو داد.

ناصرنجاری خضولو

۲۱. جنگل

روبه مکارعاقبت حيله ابي کردوباشکارشیردرچاه عمیق وسط جنگل خود را سلطان بی رقیب بیشه کرد.

ناصرنجاری خضولو

۲۲. دختر نوشت : کات!

پسر : منم کات

تا صبح خوابشان نبرد! *راه یافته به مسابقه*

محسن اکبری

۲۳. مست گفت : چرا همچین میشم؟ اخبار گفت : زلزله ۷ ریشتر!

محسن اکبری

۲۴. دخترک شیرینی پخش می کرد ، داعش ۳۸ بار تجاوز کرده بود!

محسن اکبری

۲۵. دختر گل سر را به گیسوانش بست. باد آرامتر وزید.

عبدالله خسروی

۲۶. شبگردهای حکومت نیروی مردمی دشمن و تیغش را نابود کردند.

عبدالله خسروی

۲۷. زمین تکان خورد مردم نیز همینطور اما مسئولین استوار ایستاده اند.

عبدالله خسروی

۲۸. فرشته راست به فرشته چپ گفت : بنویس ! گفت : خدا می بخشه !

جلال علی نژاد

۳۶. لعنتی...

محمد مهدی فکریان

۳۷. بادکنک ها هم ترکیدند،وقتی آجرهای خانه هر یک فرو ریختند

فروغ السادات نوربخش رضایی

۳۸. بادکنک ها هم ترک خوردند،وقتی آجرهای خانه هر یک فروریخت...
راه یافته به مسابقه

فروغ السادات نوربخش رضایی

۳۹. به تعداد روزهای باقیمانده حبسش دیوار زندان را کوتاهتر می دید .
راه یافته به مسابقه

احسان شهریاری

۴۰. پابرهنه میرفت. سردی پا را بهتر از وجدانی سرد میدانست.
راه یافته به مسابقه

حبیب الله خوشدل

۴۱. کودک با امید سلام داد و پدر با خجالت جواب.

حبیب الله خوشدل

۴۲. میگفت ضریح را نبوس و خود متوسل به شمشیر بود.

حبیب الله خوشدل

۴۳. بوسیدمت و تمام شدی

مرضیه صالحی

۴۴. پدر اصرار دارد تکنولوژی به درد نمی خورد برونز بودن پول می خواهد

مرضیه صالحی

۴۵. وقتی از کسی عبور می کنی جای پایت باقی می ماند

مرضیه صالحی

۴۶. ننه سرد بود، پتو رویش کشیدند؛ نفس نکشید

مهناز نجفی چالستری

۴۷. کاش جای این داداش کوچولو، بیه عروسک واسم خریده بودن؛

مهناز نجفی چالستری

۴۸. سومی هم دختر بود؛ از زیر میز پول انداختنش را داد؛ *راه یافته به مسابقه*

مهناز نجفی چالستری

۴۹. اینقدر انتظار کشید و نهایتاً مزارش کنار شهید گمنامی شد

علی خانی

۵۰. بی آنکه به عقربه ترازو نگاه کند پول را داد.

علی خانی

۵۱. گمنام یعنی شهیدی که پلاک ندارد. ولی سربند یازها چرا.

علی خانی

۵۲. یک

دو

سه

چهار

پنج

زلزله!

صفر

صفر

صفر

صفر

علی هامون

۵۳. دهان خسرو همیشه پر است، اما فکر شیرین جای دیگر است.

مهرانگیز محمودی

۵۴. خسرو اخم کرد. شیرین گفت: بوی پونه می دهد روزگار بدبختی

مهرانگیز محمودی

۵۵. شیرین: چه صمیمانه فراموشم کردی! . خسرو چیزی نگفت، لبخند زد. ***راه یافته به مسابقه***

مهرانگیز محمودی

۵۶. پیتزا را میکشم، سیگار را میخورم، بعد از تو هنوز زنده ام.

دریا بانوج

۵۷. پیازا رو خورد کردم، بریز تو ماهیتابه.
_خیال زنی معلول *راه یافته به مسابقه*

دریا بانوج

۵۸. عاشق شدم، سه تا قرص سرماخوردگی خوردم.
_من یک مالیخولیایی

دریا بانوج

۵۹. پارچه ای جلوی من می گرفت. بیچاره دندان مصنوعی هیچ وقت دیده نشد.

مارال فروش نژاد

۶۰. گفت : قوانین را چه کنم ؟ رهایش کن و رها شو.

مارال فروش نژاد

۶۱. نمیدانست چطور بین این همه چوب کبریت باریک گیر افتاده.

مارال فروش نژاد

۶۲. معدن فرو ریخت ، زیر آوار یاد دخترش افتاد ، قول عروسک داده بود.

فرزانه علی نژاد

۶۳. گل مثل هم مثل خودش پژمرد وقتی دید با دیگری می خندد.

فرزانه علی نژاد

۶۴. پدر عروسک خرید زلزله شد با عروسک برای همیشه خوابید.

فرزانه علی نژاد

۶۵. مادرم مونا لیزا پدرم ونسان ونگوگ خودم دالی بدون سبیل

جواد انصاری زاده

۶۶. ماتادور

سوپر من به میدان آمد گاو با شاخش نوشت کمک

جواد انصاری زاده

۶۷. یک گوش

نقاشی دوست داشت برای بچه ها سبیل دالی میکشید

جواد انصاری زاده

۶۸. گفت سالمندان خوب است ورفت چون عاشق مادرم بودم

سعید عبدلی گیوی

۶۹. با ترحم گفتم رفتگری خوب است برگشت دیدم استادمان است

سعید عبدلی گیوی

۷۰. گفت فراموشم کن اما یادم نرفت تا زن گرفتم

سعید عبدلی گیوی

۷۱. مادر: فقط بار اول سخته!

دختر: یعنی دیگه آجرپزی نمی ریم؟

نقره زارعی

۷۲. زن شهید پوتین دست دوم را از دستفروش خرید!

نقره زارعی

۷۳. شب زفاف داماد غمگین بود.

عروس باید برگشت می خورد! *راه یافته به مسابقه*

نقره زارعی

۷۴. الو... چی؟... تو پارتی گرفتیش؟!... اون دیگه دختر من نیست.

فاطمه مرادی جهان

۷۵. درباران شدید، گل ها در آغوش پسرک به خواب رفت.

فاطمه مرادی جهان

۷۶. با پیشانی خیس از خواب پرید، شوهرش خوابیده، لبخندی می زند.

فاطمه مرادی جهان

۷۷. عاشق کارتون تلویزیون بود، خسته که می شد، توی یکی شان می خوابید.

محمود مرادی جهان

۷۸. سیگارپسرک می افتد، پدر به او نمی رسد ، سیگاری روشن می کند.

محمود مرادی جهان

۷۹. پروازکنسل، داخل خانه می شود، زنی روی تخت خوابش، برمی گردد.

محمود مرادی جهان

۸۰. غرورش نمی گذاشت خم بشود..
..وقت دفن پای مادر را بوسید..

محمد انجم شعاع

۸۱. امید آخرشان جواب داد..
قرار شد اسم دخترشان معصومه باشد..

محمد انجم شعاع

۸۲. پتوی دو نفره کنار رفت..
آبگرم کن را خاموش کرد ..

محمد انجم شعاع

۸۳. شرتش را دو هفته نشسته..
روزهای آخر بارداری همسرش است..

زهرا انجم شعاع

۸۴. از خواب پرید..
پسرش را بوسید..

زهرا انجم شعاع

۸۵. توپ باز شیشه را شکست..
کارد تیز همسایه نو مانده..

زهرا انجم شعاع

۸۶. مادر گفت: بنویس
پسرک گریان نوشت
پدر خندان استوری گذاشت.

فاطمه باقریان

۸۷. نگاهشان به هم گره خورد، رضا با گونی بازیافت بود.

فاطمه باقریان

۸۸. دخترک سوالاتش را پرسید: مادر از روی کتاب درست جواب داد .

فاطمه باقریان

۸۹. شنیدم ماری زخمی که میگفت
در آستینم انسان پرورش داده ام.

میڈیا معروفی

۹۰. کامل ترین ماه زاده ی تاریک ترین شب هاست.

میڈیا معروفی

۹۱. اتاقم دیگر بوی گل نمیدهد
پروانه ها ته چمدانت سنگینی نمی کنند؟

می‌دیا معروفی

۹۲. گفت پشیمان نیستم . اما نگفت آن روز هیچ اتفاقی نیفتاد.

زهرا سلطانی

۹۳. لحظاتی را به یاد آورد که هنوز زندگیشان نکرده بود.

زهرا سلطانی

۹۴. هیچکس منتظر ما نیست. اینقدر می‌مونیم تا نوبتمون برسه.

زهرا سلطانی

۹۵. حالا دخترک اسلحه می‌فروشد، دیگر سودی ندارند : گل ، فال ، کبریت.
راه یافته به مسابقه

مهدی بابادی

۹۶. صورتم دیگر جوش نمی‌زند، صورت مسئله را اسید پاک کرده.

مهدی بابادی

۹۷. چاقو را دید ، دلش خون شد و هنوز می خندید ، انار.

مهدی بابادی

۹۸. عمرسعد فریاد زد پیاده شوید حسین را راحت کنید!

مسعود فری پور

۹۹. تو یه روز فهمید پدر شده و ام اس گرفته! *راه یافته به مسابقه*

مسعود فری پور

۱۰۰. همه بهش گفته بودند این مورد برا ازدواج مناسب نیست!

مسعود فری پور

۱۰۱. ما

به آخر خط رسیدیم!!
مرا کُشتی. تاریخ را نوشتی...

امیرحسین والا

۱۰۲. بزرگوارانه،

دست بر سر یتیمی کشید.

بعد دستش را شست! *راه یافته به مسابقه*

امیرحسین والا

۱۰۳. بزرگترین تصمیم زندگیش بود.

– «با اجازه بزرگترها»!! ...

مکث کرد!!

– «نه»!! *راه یافته به مسابقه*

امیرحسین والا

۱۰۴. سقط

گفت مادرم مرا می کشد، پرید تا بچه اش را بکشد

نادر دلفانی

راه یافته به مسابقه

۱۰۵. جای برنج قرص ان را سر سفره با اب گذاشت

نادر دلفانی

۱۰۶. ایدز

فکر میکرد بچه اش بیماری ژنی دارد تلویزون را شکست

نادر دلفانی

۱۰۷. مادرش گفت : این ((شیشه)) آخر می کشتت. سر مادرش را برید.

سپیده ابرآویز

۱۰۸. کلید انداخت. صدا زد: مامان، مامان چقدر بوی گاز میاد.

سپیده ابرآویز

۱۰۹. فوتبالیست گل‌های زده اش را داد به بچه های زلزله زده.

سپیده ابرآویز

راه یافته به مسابقه

۱۱۰. دزد کیف را گشود. ناگهان روی عکس زنش خیره ماند.

فاطمه محبی

۱۱۱. فرزند خوانده:
با چادرش قبر شهید گمنام را پاک کرد.

فاطمه محبی

۱۱۲. مادر برای چنگیز کوچکش مرثیه می خواند. می خواست جنگجوی بزرگی شود.

فاطمه محبی

۱۱۳. سرطان وقتی تمامش کرد که برس دسته طلایی اش نو مانده بود.

حمید نوروزی

۱۱۴. آخرین درخت سیب می خشکید.
هیزم شکن خندید.
باغ، از دنیا می رفت.

نیما شوکتیان بهبهانی

۱۱۵. گفت: دارم ازدواج می کنم.
سیگاری کشید.
دنیا تاریک شد.
پایان.....

نیما شوکتیان بهبهانی

۱۱۶. آمبولانس رسید.
نفسش گرفت.
فریاد زد: مامان!
گوشی اش افتاد.
می گریست.

نیما شوکتیان بهبهانی

۱۱۷. تلفنی سفارش جنگ میدهند

از میزان فروش اسلحه ناراضی اند.

خجسته اسکندری

۱۱۸. زن خیابانی شمال شهر، مادر فداکار سرپرست خانوار جنوب شهر

خجسته اسکندری

۱۱۹. خیانتکار

بارها سوار و پیاده شد از قطار زندگی مشترک

خجسته اسکندری

۱۲۰. دخترک سینه بابا را بوسید. سردی سنگ لبه‌ایش را سوزاند.

افروز مهدیان

۱۲۱. قرآن گرفت بالای سر مسافرش. خاک آرام صورتش را پوشاند.

افروز مهدیان

راه یافته به مسابقه

۱۲۲. دخترک با دهان پر خون گفت کاش بابا شهید شده بود.

افروز مهدیان

۱۲۳. چه کسی فکر می کرد، قفل ساز سارق زن های محله باشد.

سعید ناتمی

۱۲۴. سمی که برای مادر زخم آماده کردم، پدرم را کشت.

سعید ناتمی

راه یافته به مسابقه

۱۲۵. اگر دولت زیر زمین را حفاری کند، من را قاتل صدا می کنند

سعید ناتمی

۱۲۶. چشم در چشمم گفت پیر شده ام، آینه ی بی انصاف اتناش

فاطمه نوری

۱۲۷. نمی دانم می روی یا می مانی؟ شاید هم دوباره بیایی.

فاطمه نوری

۱۲۸. زمین و زمان ترسید. زمان تمام اما زمین فقط لرزید.

فاطمه نوری

۱۲۹. پیوند

صدای قلب فرزندش چه ضربی داشت در سینه ی دیگری

شکوفه رجب زاده

۱۳۰. زلزله

کادویی که باز نشد، چشم دخترک باز مانده بود

شکوفه رجب زاده

راه یافته به مسابقه

۱۳۱. همه جا تاریک بود، تنها روشنایی اش عصای سفیدش بود

شکوفه رجب زاده

۱۳۲. زلزله

کادوهایی برای خانه ی نوساز زیر آوار هایی از مهمان ناخوانده

طیبه نصیری

۱۳۳. با همه ی توانش فریاد زد کمک! کوهستان جوابش را داد

طیبه نصیری

۱۳۴. چشمه‌هایش به در خشکید، پنجره هم شرمنده اش بود

بیچاره پیرزن

طیبه نصیری

۱۳۵. «امیر ارسلان نامدار»... چه اسم طولانی‌ای! کتاب را گذاشت کنار.

احمد نوری

۱۳۶. از زن قصه خیلی خوشش می‌آمد. کتاب را بوسید.

احمد نوری

۱۳۷. زن نابینا فریاد کشید: «اصلا می‌شنوی؟»

شوهرش سر تکان داد. ***راه یافته به مسابقه***

احمد نوری

۱۳۸. چمدان مدارک را زیر و رو کرد. سند ازدواجش نبود.

احسان زرافشان

۱۳۹. پای سفره، یاد حسابِ دفتری خوراک را از دهانش انداخت. ***راه یافته به مسابقه***

احسان زرافشان

۱۴۰. یک دست کوبیده گرفت. به زنش گفت: خودش خورده است.

احسان زرافشان

۱۴۱. هر چه فکر می‌کنم، نمی‌دانم زندگیم را به چه بهایی باختم.

فاطمه محمودی

۱۴۲. دنیا با همه ی بزرگیش برایم کمه، جام نیست: آه!

فاطمه محمودی

۱۴۳. سخت است! توی اوج جوانی احساس کنی که پیر شدی.

فاطمه محمودی

۱۴۴. او اینجاست هنوز، کافیسست چشمانم را ببندم.

مریم صوفی ابادی

۱۴۵. آخرین سحرگاه، با چشمانی باز خوابید.

مریم صوفی ابادی

۱۴۶. باران می بارد. زنی پشت پنجره چشم در راه است.

مریم صوفی ابادی

۱۴۷. فقط خط خطی می کنند. آهنگ می شنوند. تغذیه می خورند، همو می زنند.

هاجر دهقانی

۱۴۸. دهنش بوی عطریار میدهد. فکر کرده کشک و ماسته.

هاجر دهقانی

۱۴۹. یک کلمه آره یا نه؟

من نمیتونم جواب کوتاه بدم! *راه یافته به مسابقه*

هاشم قدمی

۱۵۰. ۱- میای؟

۲- میمونی؟

۳- دودلی؟

۱- آخرش که چی؟

۲- میترسی؟

۳- نگران نباش.

هاشم قدمی

۱۵۱. زن آسمانی شد.مرد آسمان را دید و لذت برد.

هاشم قدمی

۱۵۲. هیس.هیچی نگو،خودم خراب کردم خودم هم درستش میکنم.

نعیمه السادات سرکشیک زاده

۱۵۳. _همش همین؟

_این همه چیزیه که داشتم.

نعیمه السادات سرکشیک زاده

۱۵۴. _دیدی دروغگویی؟

_دروغگو؟چرخ زمونه با ساز من کوک نبود.

نعیمه السادات سرکشیک زاده

۱۵۵. -متاهل یا مجرد؟

-متاهل.

راه یافته به مسابقه

-خانم منشی!نفر بعد لطفا!

شیرین عبدالخالقی

۱۵۶. -عروس خانم وکیلیم؟

-آخ!

جنین لگد محکمی به شکمش زد.

شیرین عبدالخالقی

۱۵۷. تلخ ترین شیرینی زندگی ام کیک عروسی ات بود!

شیرین عبدالخالقی

۱۵۸. صورتش را با سیلی زمستان سرخ نگه میداشت کارگر فصلی

عاطفه محمودی

۱۵۹. بارها شب اول قبر را تجربه کرده بود گور خواب

عاطفه محمودی

۱۶۰. گفتم:

مدادت داد میزنه که کمرنگه.

دخترم:

من کمرنگم، کمرنگم.

مژده شریف

۱۶۱. پیرمرد

دست در دست غریبه ای داشت که پدر صدایش می کرد

اسماعیل میرزایی

۱۶۲. زن جوان

بیخواب از خرناسه های مرد و جیغ های گربه های مست

اسماعیل میرزایی

۱۶۳. صدایش کردم نشنید
فریاد زدم: حالت خوبه؟
نجوا کرد: نه...
راه یافته به مسابقه

اسماعیل میرزایی

۱۶۴. حججی
روزی که رفت
گفت می آید...
ولی نگفت بی سر

الهام خوشدل

۱۶۵. درد داشت. ولی زخم بر تن نداشت تنها، تنها بود

الهام خوشدل

۱۶۶. حال دفاع نداشت گفت یا حلال کنید یا حلالم کنید

الهام خوشدل

۱۶۷. اگر، دورتر از خودم بروم نمیدانم به کجا میرسم!

هادی (ابوالفضل) حسین بگ عراقی

۱۶۸. جمله بی که از ذهنش گذشت، ترسانندش. سر تکان داد، ... نع!

هادی (ابوالفضل) حسین بگ عراقی

۱۶۹. رسید. اما، کوچ بی موقعی نگاهش را سیاه کرده بود.

هادی (ابوالفضل) حسین بگ عراقی

راه یافته به مسابقه

۱۷۰. دیگر حوصله ی زندگی کردن نداشتم و پنجره هم باز بود.

محمد رضا اسماعیلی

۱۷۱. من بودم. او بود. و کسی هم بین ما بود.

محمد رضا اسماعیلی

۱۷۲. حاضر بود برای من هر کاری کند. و رفت!.

محمد رضا اسماعیلی

۱۷۳. نیراسکا تا نیروانا را رکاب زد، خاکسترش را دفن کرد.

ناصر شجاعی

۱۷۴. کمر به کشتن مرگ بسته بود اما کمر بندش را نه.

ناصر شجاعی

۱۷۵. دروغ میگویم، همچو چهلستون.

ناصر شجاعی

۱۷۶. او در آینه بود. اما شخص بیرون آینه، او نبود.

صبا فردوسی

۱۷۷. اسامی پایین آگهی ترحیم را می خوانم... چندین دشمن باقی گذاشتم.

صبا فردوسی

۱۷۸. مشکل این بود: قلبی که نداشت به درد آمده بود. *راه یافته به مسابقه*

صبا فردوسی

۱۷۹. به عکاس لبخند زد، نگران قاب عکس بالای تابوتش بود. *راه یافته به مسابقه*

نرگس نقیبیان

۱۸۰. از همان جایی که پیشانی ام را میبوسیدی، مویم سپید شد.

نرگس نقیبیان

۱۸۱. از خواب پرید، زن و بچه ش بودند، عشقش دیگر نبود.

نرگس نقیبیان

۱۸۲. یکی بود یکی نبود تمام لذت بچگیام بود

حسنیه جباری شاهزاده محمدی

۱۸۳. یکی بود هنوزم هست ولی خیلیا دیگه نیستند

حسنیه جباری شاهزاده محمدی

۱۸۴. الاغی که یونجه اش تمام شود بالاخره عرعر می کند

حسینیه جباری شاهزاده محمدی

۱۸۵. زمین می خورد ولی...
این زمین بوی عصا نمی گیرد...

محمدسعید رسول رویسی

۱۸۶. مثل مولانا و شمس...
-مثال زنونه بزن... اینجا همه فمینیستن!

محمدسعید رسول رویسی

۱۸۷. قسطنطنیه
-راه طولانی آمدیم
-دعا کنید کوتاه بمیرد
(خانه سالمندان)

محمدسعید رسول رویسی

۱۸۸. -الاغ، کوری؟
-پبخشید.
... خر توای، این همه پول تو جیبته.

مصطفی رستمی

۱۸۹. به آخر خط رسیده بود؛ با سه نقطه تمامش کرد.

مصطفی رستمی

راه یافته به مسابقه

۱۹۰. پسر از پشت پنجره، آخرین بوسه را فرستاد؛ داماد رسید.

مصطفی رستمی

۱۹۱. شیشه ی ماشین را تمیز کرد دوستش را دید ، برگشت، رفت

کاظم رستمی

۱۹۲. جنازه ی پدر همه اش یک کیلو استخوان لای پارچه سفید بود

کاظم رستمی

۱۹۳. رد حلقه ی روی انگشتش را دید ، باور کرد ، پاپس کشید

کاظم رستمی

۱۹۴. افسوس

مادرم عاشق من بود و من عاشق زجر دادنش

سمیه سادات ساجد

۱۹۵. پدرم یلی بود برای خودش وقتی شکستمش

سمیه سادات ساجد

۱۹۶. آبرویم رفت فقط برای لمس کردن دستانت

سمیه سادات ساجد

۱۹۷. بیمار خود را نجات دهید.
"کلیه ای برای فروش"

مجید حاتمی

۱۹۸. ویزیت دکتر گران بود
درد دلم را ، به منشیش گفتم
راه یافته به مسابقه

مجید حاتمی

۱۹۹. پیش خدا رفته بود. اما مادرش صدایش زد.
برگشت.

مجید حاتمی

۲۰۰. کودک: آقا،
جانم!
زلزله تموم شده، ولی پدرم بیدار نشده

علی ابراهیمی

۲۰۱. ناصر: فقط طلاق
معصومه: سرش پایین بود
سکوت!
کارگردان: کات
راه یافته به مسابقه

علی ابراهیمی

۲۰۲. مادر: سی سال، بس نیست!
استخوانها را به سینه فشرد

علی ابراهیمی

۲۰۳. گوش هایش را به هم دوخت و به زمین بازی برگشت.

بتول مسجدی

۲۰۴. هنگامیکه باران بارید، دانه رویای درخت دید.

بتول مسجدی

۲۰۵. امروز همسرم برایم گل خرید. نکند من مُرده ام؟!

بتول مسجدی

۲۰۶. پدربزرگ رو به نوه اش گفت: حاج رضا تو را زاییده!!!؟؟

مهدی قربانیان

۲۰۷. حسین لیوان دوغ را سر کشید و گفت: یاحسین.

مهدی قربانیان

۲۰۸. گفتم: کاش همیشه انقدر خوب باشد. با لبخند گفت: هست...

حانیه سادات شبیری

۲۰۹. برادرم تبلت میخواهد؛ مادرم اجاق گاز، و پدرم پول هایش را...

حانیه سادات شبیری

۲۱۰. نپريد. با خودش گفت شايد مرحله آخر مرگ حماقتم باشد

مهران نعمت اللهی

۲۱۱. برايش فرقى نمى کرد پشت آن در زندانى باشد يا زندان بان!

مهران نعمت اللهی

۲۱۲. نمايش تمام شد . عكس پسرش را از روى قبر برداشت

مهران نعمت اللهی

۲۱۳. قيمت ها را ديد، تصميم به رژيم گرفت!

امين ابراهيمی دهکردی

۲۱۴. در جمع خودشانى ، نتوانست خودمانى شود!

امين ابراهيمی دهکردی

۲۱۵. فرزند، پدر، خانه، اميد، زمين لرزيد، يتيم، مرحوم، مخروبه، نااميد!

امين ابراهيمی دهکردی

۲۱۶. امام زمان (ع)

سرش در چاه است همچون پدرش گريه ميكند

سيد عليرضا موسوى عظيم

۲۱۷. جانباز

چشم هایش مُرد، جور دیگر میدید

سید علیرضا موسوی عظیم

۲۱۸. مادر

غذا نمی خورد، بچه هایش هنوز سیر نشده بودند

سید علیرضا موسوی عظیم

۲۱۹. زن بغض و خشم اش را در لایه های رنگین آرایش پیچید.

مریم پاشاروش

۲۲۰. ای کابوس شب ام. شیرین و پرتمنایی. دوست می دارم تکرارت را

مریم پاشاروش

۲۲۱. مادرتشنه بود. پسرک با ظرف آبی در انتظار بیداری اش.

مریم پاشاروش

۲۲۲. یک زن حق دارد دوباره عاشق شود ، یک مادر عاشق

ملیحه بیانی

۲۲۳. زلزله آمد ، بابا رفت ، زلزله رفت ، بابا نیامد ، زلزله بد

ملیحه بیانی

۲۲۴. همسر و پسر دادم ، استخوان و پلاک دادند . انصاف است ؟

ملیحه بیانی

۲۲۵ . ۱۲ آذر

دریا خندید در دوردست.
ماهی شاعر را بلعید.

رضا گندمی

۲۲۶ . -عکس پسر تونه؟ محمد؟ کجاست الان؟
-آب دریاها تلخ است آقا!

رضا گندمی

۲۲۷ . -این ماهی یه مزه‌ای می‌ده...
-آب دریاها تلخ است آقا!

رضا گندمی

۲۲۸ . امروز باران بارید ، هیچ احساسی نداشتم، بزرگ شده ام.

آیدا اقبالی نمین

۲۲۹ . مقوا کارتن جدیدی پیدا کرده ام، امشب خانه ای نو دارم.

آیدا اقبالی نمین

۲۳۰ . مترو حرکت کرد و مار ما را بلعید.

آیدا اقبالی نمین

۲۳۱. زلزله : هنوز پستانک می مکید وقتی آوار را از رویش برداشتند.

حسین نازفر

۲۳۲. اندوه : دنبال عکس جوانیش می گشت ، بد جوری به او بر خورده بود. ***راه یافته به مسابقه***

حسین نازفر

۲۳۳. مرد زندگی : هنگام جنگ ، عاشق زنی شدم که مرد زندگی بود.

حسین نازفر

۲۳۴. از آن نرور که تو رفتی، سال دیگر نو نشد.

حسین شرفخانلو

۲۳۵. جای آغوش گرم، سنگ سرد سفید سهم دخترک شد.

حسین شرفخانلو

۲۳۶. با سر آمد؛ شهیدی که پلاک نداشت.

حسین شرفخانلو

۲۳۷. نگاه خیس دخترک، چشمان مستاصل مرد، تصادف، دیه، پایان .

حمید سفیدگر شهنقی

۲۳۸. گشتیم، گشتیم. وقتی برگشتیم، من پشت در ماندم، مثل کفش.

حمید سفیدگر شهانقی

۲۳۹. دیگر نمی دید. تاریک بود. آنکه دفن کرده بودند، او بود.

حمید سفیدگر شهانقی

۲۴۰. همیشه می گفتمی به درد لای جرز می خورم. نمی گذارم پیدایت کنند.

افسانه طباطبایی جعفری

۲۴۱. آرزایم

عزیزم راه رفتن بی تو سخت شده. چرا آرزایم گرفته ای

افسانه طباطبایی جعفری

۲۴۲. عزرائیل پشت در است.

کنارم نشست. خواست بیصدا نفس بکشم

افسانه طباطبایی جعفری

۲۴۳. شب یلدا: دوست داشت بهترین کادو را برای مادرش بخرد ولی پول نداشت بعض کرد مرد مهربان مغازه دار به

اوپسته ای پر از شکلات واجیل شب یلدا هدیه کرد حالا اونیز هدیه دارد

فاطمه کیخسروی

۲۴۴. درپس کوچه ها درحالیکه دیوان. شعری زیر بغل داشت از این اداره به ان. اداره میرفت خودنمیدانست پس از

مرگش مشهور جهانی میشود کاش میدانست

فاطمه کیخسروی

۲۴۵. در وسط خیابان. بسته ای فال زیر پایش گذاشته بود و خسته به خواب رفته بود صبح پسر ناشنوای محل از مرگش خبر داد.

فاطمه کیخسروی

۲۴۶. تا خواست بوسه عشق را بر معشوقه اش بزند، شوهرش رسید.

حسن رحیمی مقدم

۲۴۷. امروزم نیامد ملک الموت هم مثل تو بی وفا شد

حسن رحیمی مقدم

۲۴۸. چشمان خیانت دید قلب دوستش داشت تعویض نکرد تعمیر کرد.

مسلم قوی

۲۴۹. یک، دو، سه سیییب

این یکی را چاپ کنید روی سنگ قبر

راضیه مهدی زاده

۲۵۰. زن، دستی به سینه صافش کشید. تیغ را توی موهایش فرو برد. ***راه یافته به مسابقه***

راضیه مهدی زاده

۲۵۱. حلقه را در آوردم. در انگشت دست راست انداختم. برایش دست تکان دادم.

راضیه مهدی زاده

راه یافته به مسابقه

۲۵۲. می خواست کم نیا ره ، گفت: بابای مَنم امروز کفشامُ برام دوخته.

ندا عرب

۲۵۳. سرگرم شقایق ها که می شوم ، یادم می رود کاکتوس هم ، دلی دارد.

ندا عرب

۲۵۴. باران ایستاد ، عجله داشت ، کفشهایش کاسه ی آب گنجشک ها شده بود.

ندا عرب

۲۵۵. ساعت هفته هاست ایستاده، حتی ثانیه ای وقت نداشتم درستش کنم.

محمد امین فردوسی

۲۵۶. فزانورد فریاد کشید: خداوندا کجایی؟

محمد امین فردوسی

راه یافته به مسابقه ۲۵۷. وقتی زندان را ترک کرد، روح نداشت.

محمد امین فردوسی

۲۵۸. ده کلمه برای نوشتن یک عمر زندگی؟! غصه ام میگیرد . جشنواره!!!

صدیقه گمنام مقدم

۲۵۹. میخوام بنویسم برای مخاطبی که نه میبینم ، نه میشناسم ، کوتاه ؟

صدیقه گمنام مقدم

۲۶۰. خواستم قصه ام کوتاه باشد ، شد زندگی ...

صدیقه گمنام مقدم

۲۶۱. گریه، پلان اول آغوش مادر. گریه، پلان اخر، آغوش خاک.

احمد فرخی

۲۶۲. به من لبخند زد. فروشنده مانکن را جابه جا کرد.

احمد فرخی

۲۶۳. زمین دیگر نمی چرخید برای کودکان یک شبه بزرگ شده.

احمد فرخی

۲۶۴. من خودم نیستم. خود واقعی من کجاست؟ در اینه نگاهت

مهسا اسلامی

۲۶۵. چیست؟ این واقعیت. در خیال ... زندگی انجاست که خود باشی

مهسا اسلامی

۲۶۶. انسان وتفکر اوست که انسان رامی سازد تا باشد.

مهسا اسلامی

راه یافته به مسابقه

۲۶۷. تماشاچیان می دانستند چه کسی پشت نقاب است اما دلک نمی دانست

مهری عموییگی

راه یافته به مسابقه

۲۶۸. مادر بزرگ مرد، خیره به عکس مردی بی شباهت به جوانی پدر بزرگ

مهری عموییگی

۲۶۹. قاب عکس خانوادگی روی دیوار، خیره به خانواده زیر آوار

مهری عموییگی

۲۷۰. یعنی سطل آشغال اندازه تو پیدا نمیشه؟

راه یافته به مسابقه

چرا چشای تو

مرتضی کمال زارع

۲۷۱. غریب آشنا

فردا من، من نیستم. دنبالم نکنی، عوض می شوم.

مرتضی کمال زارع

۲۷۲. نان گران است

آب کم

نفس تنگ

امنیت اما هست

مرتضی کمال زارع

۲۷۳. پس تا وقتی آدم نمیره، شماها رو نمی‌تونه ببینه؟

-بله

محسن صادقی راد

۲۷۴. «عزیزم، قشنگم چطوری؟» نوزاد پاسخ داد و مادر سکتته کرد.

محسن صادقی راد

۲۷۵. -انگیزه تو برای خودکشی‌هاست چیه؟

-دفعه اول خیلی حال داد. ***راه یافته به مسابقه***

محسن صادقی راد

۲۷۶. یلدای...!

دل انار ترک خورد.

باغچه زیر آوار دفن شد.

زهره چاجی

۲۷۷. ...کرمانشاه

رنگ هندوانه پرید.

مادر سر بر تل خاک نهاد.

زهره چاجی

۲۷۸. بوف کور آواز میخواند.

نویسنده در جام گاز مینوشید.

زهره چاجی

۲۷۹. آخرین گوسفندش را کشت ، فریاد زد : آی گرگ ، آی گرگ!

سیما سامانی

۲۸۰. تیروکمان از دست گنجشک رهاشد ، آدم به زمین افتاد.

سیما سامانی

۲۸۱. پاکت خالی را مچاله کرد ، جای سیگار خودش آتش گرفت.

سیما سامانی

۲۸۲. عنوان: پدرم در جوانی از دنیا رفت.
مادرم را سنگسار کردند.

سمیه بخشی

۲۸۳. تولد
با صدای گریه اش تمام دردهایم را فراموش کردم.

سمیه بخشی

۲۸۴. مدعی
نفهمید عشق چیست، من بخاطر ایدز در بستر مرگم.

سمیه بخشی

۲۸۵. خون پاشیده شد روی دیوار. نقاش آخرین نقاشیش را کشید. ***راه یافته به مسابقه***

لیلا آب سالان زاده

۲۸۶. دلک از غصه گریه کرد، تماشاچی ها خندیدند.

لیلا آب سالان زاده

۲۸۷. در دلش ماند
کلمه ی آخر هم
ملحفه ای روی سرش کشیدند

منوچهر ستاری

۲۸۸. مرد می‌رفت
و از دیدگان زن دور می‌شد
سکوت حکمفرما

منوچهر ستاری

۲۸۹. پس فردای زلزله زنده پیدا شد
پدرش با قهقهه میگریست

احد رعنائی

۲۹۰. پوشک بزرگسالان دارید؟
+چه سایی؟
-نمیدونم ولی سایی شلوارش چهله

احد رعنائی

۲۹۱. آنقدر رد شده بود
با ماشین تعلیم رانندگی مسافرکشی میکرد

احد رعنائی

۲۹۲. معاهده صلح امضا شد اما جنگ ادامه پیدا کرد.

مریم آب سالان زاده

۲۹۳. می کشی؟
_ تو ترکم.
_ همین یه بار.
_ باشه، به خاطر تو

مریم آب سالان زاده

۲۹۴. زلزله آمد. خانه مان خراب شد. آرزو مُرد. امید زنده است. ***راه یافته به مسابقه***

سعید نریمانی

۲۹۵. دست خالی برگشت. اخبار گفته بود، یلدا میوه گران نمیشود. ***راه یافته به مسابقه***

منصوره سادات میرآقاجانی

۲۹۶. فریاد زد. گلدانها را شکست. دیگر توضیحی بدهکار نبود.

منصوره سادات میرآقاجانی

۲۹۷. آرام میرفت. پاپیون روی لنگه راست کفشش وا داده بود.

منصوره سادات میرآقاجانی

۲۹۸. +دوستت دارم
گوشی را قطع کرد
یک دروغ مصلحتی

محمدجواد خیرخواه

۲۹۹. اولین قرارشان را به یاد آورد
بالا آورد!

محمدجواد خیرخواه

۳۰۰. واقعیت همیشه خلاف گفته هایشان خواهد بود.

محمدجواد خیرخواه

۳۰۱. نیمام،میل ندارم
دستانش را در جیب خالیش مشت کرد
راه یافته به مسابقه

محمدسعید مرآتی

۳۰۲. بیدارشد
وبالشتی که عاشقانه بغلش بود پرت کرد
راه یافته به مسابقه

محمدسعید مرآتی

۳۰۳. به رفتن اتوبوس نگاه کرد. فقط بیست دقیقه تاخیرداشت.

اعظم رادیپور

۳۰۴. ددینگ.....بگو کجایی؟ پلیس گوشی را از روی زمین برداشت
راه یافته به مسابقه

اعظم رادیپور

۳۰۵. به سفیدی جای انگشتر نگاه کرد. انگار حالش خوب شد.

اعظم رادیپور

۳۰۶. چشمهایش میشنید لبهایش گریه میکرد گوشهایش میخندید او کجاست.

الهام رهبان

۳۰۷. اونیکه بود نبود اونیکه نبود بود.

الهام رهبان

۳۰۸. در مغزم فقط جایزه می چرخید،هیچ خبری از داستان نبود.

زهرا صفا

۳۰۹. مرد فقط نگاه میکرد...

راه یافته به مسابقه

سگ زنده یاب کنسله،لودر بفرستید

زهرا صفا

۳۱۰. گفت به امید دیدار،

کلید را گذاشت و رفت...

زهرا صفا

۳۱۱. قصه این است که مهرت همه جا وزنه ی میزانم شد.

الهام سعیدی

۳۱۲. سر بر یک بالش ،رویاهایمان اما یکی نیست

لیلا رضایی

۳۱۳. کفش هایمان کنار هم ،راهمان اما جدا از هم سالیان سال

لیلا رضایی

۳۱۴. تپله ی نوی عکس دوباره خاکی می شوم در کوچه های کودکی

لیلا رضایی

۳۱۵. افکارم میدوند حال آنکه من نشسته ام.

صالح قربانیان

۳۱۶. میخوامم به او فکر کنم اما فکرم مشغول است.

صالح قربانیان

۳۱۷. محبت کردم. شاید این بار کسی قدر محبت دانست.

صالح قربانیان

۳۱۸. پنکیک شور، نیمروی شیرین.

سالت و شوگر مشکل بزرگ مهاجرتش. ***راه یافته به مسابقه***

سیده لادن امیرشوا

۳۱۹. دستکش هایش که تمام شد. بدون دست برگشت. جنگ بی رحم.

سیده لادن امیرشوا

۳۲۰. ارشد قبول شد. دفترچه خدمت را برای دو سال بست.

سیده لادن امیرشوا

۳۲۱. زدمش

راه یافته به مسابقه خودش را میکشید وقتی پای مصنوعی اش زیر تانک بود

علی حاجیان

۳۲۲. جورش کردم

–دیه ؟ سارا چطوری ؟

–حلالم کن

وقت ملاقات تموم

علی حاجیان

۳۲۳. پام به کلانتری باز نشده.

راه یافته به مسابقه نمی داند در زندان دنیا آمده.

علی حاجیان

۳۲۴. داره سوز میاد. پنجره رو می بندم. بعیده دیگه امشب بیای.

عباس سعیدی

۳۲۵. بابا که گفت بمیرم از دست شما – جدی گفته بود.

عباس سعیدی

۳۲۶. وان نیو مسج: برگرد خونه، بابات قبول کرد خواستگاره بیاد!

عباس سعیدی

۳۲۷. فقط یک ۷ فرق بلیطش با بلیط برنده بود! *راه یافته به مسابقه*

دینا فیاض پور

۳۲۸. "پایان یک رنگ"
کلاغ کور خود را به اتوبان رساند.

دینا فیاض پور

۳۲۹. زیاد نمی خندید. دندانش سر جایش نبود. دست پدر سنگین بود.

دینا فیاض پور

۳۳۰. خواستگاری

قبل از شام شیربها را کارت به کارت کردند. *راه یافته به مسابقه*

آرمین علاقی

۳۳۱. کاسه آب به جای پشت همسرش، پای گلدان خالی شد .

حدیث ناظری

۳۳۲. ماه گرفتگی صورتش را با کرم پوشاند. خواستگارها داشتند می آمدند .

حدیث ناظری

۳۳۳. _آزمون آموزش پرورش قبول شدی؟

_آره، دارم میرم چادر بخرم . *راه یافته به مسابقه*

حدیث ناظری

۳۳۴. تنها در خانه بودم که ناگهان کسی صدایم زد.

سیدمحمدامین حسینی

۳۳۵. تنها آدم جزیره ای بودم که ناگهان کسی در زد.

سیدمحمدامین حسینی

۳۳۶. در لامبورگینی از جنس طلای خودم بودم که بیدار شدم.

سیدمحمدامین حسینی

۳۳۷. میهن!

سرباز: «دیگر نمی جنگم»
افسر از نافرمانی وحشت کرد.

احسان خلیلی اردلی

۳۳۸. آتش بس؟

نه هنوز به اندازه ی کافی خون نریخته ایم.

احسان خلیلی اردلی

۳۳۹. رفت!

خودمان نفهمیدیم، تا خودشان گفتند از سرتان زیاد بود.

احسان خلیلی اردلی

۳۴۰. دنبال سایه دویدم از نفس افتادم برگشتم سایه دنبالم می آمد

حمید علیدوستی

۳۴۱. گوسفند تشنه بود. چوپان گفت « نماز با تیمم نمی‌چسبد ».

حمید علیدوستی

۳۴۲. تقسیم شد اسب نجابت، شیر شجاعت، الاغ حماقت، ختم جلسه

حمید علیدوستی

۳۴۳. از قبرستان برگشت در زد، اما کسی باز نکرد... *راه یافته به مسابقه*

سیده زهرا ضیاء فیروزآبادی

۳۴۴. ماشه را چکاند!

داد زد صبر کن!

حکم ابطال شد...

سیده زهرا ضیاء فیروزآبادی

۳۴۵. "فروش یک دست جهیزه کامل عروس"

هرگز استفاده نشده...

سیده زهرا ضیاء فیروزآبادی

۳۴۶. پرده را کنار زد و گفت روز چراغ لازم نداره

عاطفه غلامی

۳۴۷. قالبهای یخ چرخیدن توی شربت و پیر شدن و مردن

عاطفه غلامی

۳۵۵. یخ بود و سر، قبل از زمین خوردن حسابی رقصید.

سهیل نادری

۳۵۶. شلوار شیرازی سفید به پایش، رقصید، کف زدند، تُف .

سهیل نادری

۳۵۷. آمبولانس پُشتِ چراغ قرمز... ۲۰۰... ۱۹۹... ۱۹۸... ۱۹۷... *راه یافته به مسابقه*

سهیل نادری

۳۵۸. وقتی دیدمش خیلی مینالید!
میگفت: ضربان قلبش هم آزارش میدهد.

آیشه راکیان

۳۵۹. بهش گفتم دوست دارم بنویسم
پرسید: «عاشقی یا متنفر»

آیشه راکیان

۳۶۰. دیدی؟
بی پروا پرواز میکند!
-بلند پروازی لباس عقاب حراج کرده بود.

آیشه راکیان

۳۶۱. آقا، خانم، چیزی بخرید...
غمگین، یاد دخترک کبریت فروش افتاد.

علیرضا بدایت

۳۶۲. سه زایمان موفق
شکم ترک خورده اش را نگاهی کرد.

علیرضا بدایت

۳۶۳. چرا به بابات میگی عمو؟
-دوستم یتیم است.

فرشته شبانیاں بروجنی

۳۶۴. -همشون کچل کردند، مد شده؟
-یکیشون رو پلیس کچل کرده بود.
راه یافته به مسابقه

فرشته شبانیاں بروجنی

۳۶۵. چرا دکتر در راهرو معاینه ات کرد؟
-منشی افاده ایش نوبت نداد.

فرشته شبانیاں بروجنی

۳۶۶. عشق

به یادش همیشه در کافی شاپ دو قهوه سفارش می دهد

محمد احمدی نسب

۳۶۷. زلزله

همه به بیرون میدوند و مادر به طرف کودکش

محمد احمدی نسب

۳۶۸. برای ازدواج با عشقش باید مهر طلاق توی شناسنامه اش می خورد.

مرضیه محمدی زاده

۳۶۹. دست کشید روی ران های خونی اش. تف کرد به صورت دایی اش. ***راه یافته به مسابقه***

مرضیه محمدی زاده

۳۷۰. «مامان منم با خودت بیر.» دادگاه اجازه نمی دهد پسرم.

مرضیه محمدی زاده

۳۷۱. بعد از زلزله، دیگر با تکان خوردن گهواره اش گریه می کرد.

مسعود طه زاده

۳۷۲. امدادگرها که رسیدند، کاپشنش را با شیر خشک عوض کرد. ***راه یافته به مسابقه***

مسعود طه زاده

۳۷۳. روی برف، در بین وسایل کولبریش، یک جعبه مدارنگی بود.

مسعود طه زاده

۳۷۴. مدیر اداره اتاق آخرین طبقه را برای زانو دردم انتخاب کرد.

زهرا فارسی شیجانی

۳۷۵. موهایم که به اندازه فحشی ازارم میداد پشت گوش گذاشتم.

زهرا فارسی شیجانی

۳۷۶. نان که گران شد گنجشکها کم شدند.

زهرا فارسی شیجانی

۳۷۷. قایق داشت غرق میشد، من، پسر، زخم هم

رضا سید فروغی

۳۷۸. پرواز تایلند از زمین که بلند شد، ایت الکرسی خوندم ***راه یافته به مسابقه***

رضا سید فروغی

۳۷۹. معلم خواست زندگی را هیجی کند ،

کج تمام شد

رضا سید فروغی

۳۸۰. داد زدم آزادی از آن من است، نافم را بُریدند .

نسا قمشه

۳۸۱. خواب زن گرم است، چپ میخوانندش میدانم مرگش را میخواهند .

نسا قمشه

۳۸۲. زیر پایش علف سبز شده بود، ویلچرش پنچر شده بود .

نسا قمشه

۳۸۳. دهانش را که باز کرد، مغزش بوی قبرش را میداد .

محبوبه قاسمی کازرانی

۳۸۴. ریشه فرش را گره زده ام، میدانم زود برمیگردد .

محبوبه قاسمی کازرانی

۳۸۵. گفت لبهایت را بدوز چشم ها کار خودشان را میکنند .

محبوبه قاسمی کازرانی

۳۸۶. در خواب میدوید ولی در بیداری عصاها نمیگذاشتند بدود.

ربابه سعادت‌مند

۳۸۷. سمسار آخرین تکه جهیزیه را برد. قیمت سلامتی بالا بود!

ربابه سعادت‌مند

۳۸۸. ساک بیمارستان را در تنهایی باز کرد، ژلیت، لباس، کلاه گیس...

راه یافته به مسابقه

ربابه سعادت‌مند

۳۸۹. بهترین همکاری تاریخ: خدا انگور را آفرید، بشر شراب را.

احمد کرباسیان

۳۹۰. بهم گفت: همیشه پشتتم. از پشت خنجر زد.

احمد کرباسیان

راه یافته به مسابقه

۳۹۱. مد بالا می آمد و دریا سربازان را به ساحل بازمی گرداند

منیره کرامتی

۳۹۲. از من فاصله گرفت؛ بین مان ریسمانی از مهر بافتم، برگشت.

فرشته جغتایی

۳۹۳. اولین صفحه کتاب زندگی سپاس باشد؛ حکایت لبخند را می بینی.

فرشته جغتایی

۳۹۴. دریچه کولر رنده ای است برای ریز کردن آرزوهایت و آسمانی کردنشان.

فرشته جغتایی

۳۹۵. نباشم... چیکار میکنی؟

خندید!

بعدا فهمیدم... خندیدن یعنی هر کاری

نسترن پیر محمدی

۳۹۶. _ «اصغر، ملاقاتی داری»
_ «حتما مادرمه، بگید پسرش مرده»

معصومه کیانی

۳۹۷. چمدان در دستش بود که ماشینی جلوی پایش ترمز کرد

معصومه کیانی

۳۹۸. _ «مگر نگفتم تنها بیا»
_ «تو را خدا کارش نداشته باشید»

معصومه کیانی

۳۹۹. _ تو میدانی؟
+ چه را؟
_ اینکه میخواهمت و نمیدانی!

سیده مریم ضیاء فیروزآبادی

۴۰۰. گفت: امضاش کن!
و شروعی بود برای طلاق....

سیده مریم ضیاء فیروزآبادی

راه یافته به مسابقه

۴۰۱. تنها برگه ی بیست کلاس چرب و گیرسی بود، مته دستاش.....

سیده مریم ضیاء فیروزآبادی

۴۰۲. کمک کودک به زلزله زدگان
+ تو را هدیه میدهم.
چرا؟
+ بادکنک کودک زلزله زده شوی.

بی بی طاهره موسوی نژاد

۴۰۳. تفنگ مهربان
+ کوکان را نمی کشیم.
- بکشیدم!
تیرها در لوله تفنگ منفجر شدند.

بی بی طاهره موسوی نژاد

۴۰۴. تراش سنگ دل
+ خوبی ها را مینویسم.
- نمیگذارم.
مداد زیر تیغ تراش جان داد.

بی بی طاهره موسوی نژاد

۴۰۵. جواب دوستت دارم مرسی نیست عزیزم
چی بگم خب
- بیخیال

کامبیز فرهادصفت

۴۰۶. زودتر از ماموریت برگشت
تیترو روزنامه فردا: قتل برادر خیانتکار

کامبیز فرهادصفت

۴۰۷. بخت سیاه چیه آبجی؟
اینکه ازدواج سفید کنی، مثل من

کامبیز فرهادصفت

۴۰۸. می گفت کسی دوستش نداره تا امروز که رفت آسایشگاه جانبازان

الناز کمیجانی

۴۰۹. آلودگی هوا! ریه دخترک به امید باران کم آورد. مُرد...

الناز کمیجانی

۴۱۰. پینه ی دستای پدرش بوی نون می داد! کارگری که خجالت نداشت...

الناز کمیجانی

۴۱۱. وقتی ناچار به گریختن باشی، چقدر این شهر بن بست دارد.

فاطمه سنجاقی

۴۱۲. هر که مرا دید تو را نفرین کرد.

فاطمه سنجاقی

۴۱۳. ایکاش هنگام رفتن، قلبم را در چمدانت گذاشته بودی...

فاطمه سنجاقی

۴۱۴. خواست سفره پر از غذا بکشد، فهمید که دفتر ندارد.

اعظم خالصه

۴۱۵. عزیزم شام بر می گردم
تلفن قطع شد، دست زن را گرفت.

اعظم خالصه

۴۱۶. پلاکم که برگشت: تمام دردهای تلنبار شده ات را آویزان کن.

اعظم خالصه

۴۱۷. بهانه می گرفت، بابا کجاست بغلش کند؟ دیوار بغلش کرد.

فاطمه پناهنده

۴۱۸. شعله بودم، شمع وجود پدرم آب شد، اما من ماندم.

سیدمحمد رضا افضلی فاخری

۴۱۹. یلدا رفت، گل یخزده، فال در دست، نگاهش به تاریکی

سیدمحمد رضا افضلی فاخری

۴۲۰. دستانش را بوسیدم،
لباس گرمم بهای یک ماه کارگریش بود.

سیدمحمد رضا افضلی فاخری

۴۲۱. تو بچگیم نامه داداشمو بهش دادم. داداشم مرد. الان زنده. *راه یافته به مسابقه*

سیامک دل نواز

۴۲۲. آوار

نمی تونستم تکون بخورم. بغلم بود، ولی سرد... منم مردم.

سیامک دل نواز

۴۲۳. مرتب سلفیشو می فرستاد، منم پاک می کردم، می نوشتم: وای چه خوشگل. *راه یافته به مسابقه*

سیامک دل نواز

۴۲۴. دیروز از کنار نانویی که می گذشتم، بوی پختن آدمیزاد می آمد.

نسترن گل بابائیان

۴۲۵. دخترک شاعر بود، شاعری که نمیتوانست شعر بگوید.

نسترن گل بابائیان

۴۲۶. لکه خشک شده قطره اشکی کنار جواب مثبت برگه آزمایش.

نسترن گل بابائیان

۴۲۷. توالی

آخیش! واقعا دستتون درد نکنه، خانم معلم! راحت شدم.

مزگان شریف

۴۲۸. گروه تلگرامی
یا خدا!! انکار عشق های قدیمی دوباره زنده شدند.

مزگان شریف

۴۲۹. به من چه به تو چه، آنها هم که نمی توانند.

مزگان شریف

۴۳۰. بعد دیدم مرد نیست، یعنی خودش هست. صدایش نیست.

فائزه رستمی

۴۳۱. می ایستم پشت سرت، دستهایم میپیچت پشت تنت. خانه ات میشود.

فائزه رستمی

۴۳۲. گاهی مثل یک اتم سرگردان در یک مولکول بیفایده مستأصلی.

فائزه رستمی

۴۳۳. رفتم کرمانشاه گفتم خدا کمکشان کند، باران بارید.

لیدا پناهنده

۴۳۴. از زیر آوار نجاتش داد!
سگی که می گفت نجس است!

آیدین نوراللهی

۴۳۵. بعد از صور اسرافیل همه مردند، وقتی تو را دیدند.

آیدین نوراللهی

۴۳۶. زلزله آمد

برگشت... جز گردنبد مادرش وسط کوچه چیزی ندید.

زهرا شیخ

۴۳۷. دختری موهایش را بافت...

جنگ ها تمام شد (:

زهرا شیخ

۴۳۸. مادر بزرگ

انار روی کرسی و چشمایش به در خشک شدند..

زهرا شیخ

۴۳۹. همیشه ی خدا سیر بود. ناخن هایش را می خورد.

یوسف فاضلی دهکردی

۴۴۰. به قله رسید. ماه هنوز بالای سرش بود. حسرت خورد.

یوسف فاضلی دهکردی

۴۴۱. آخرین سطر رمانش را نوشت. نقطه. کبریت کشید.

یوسف فاضلی دهکردی

۴۴۲. جوخه آتش

راه یافته به مسابقه

کاش چشمانم بسته نبود. موقع شلیک جذاب میشوی...

زهرا بذرافکن

۴۴۳. عروس خانوم وکیلیم؟

زبری انگشتان مادرم زیر دستم بود.

زهرا بذرافکن

۴۴۴. انتحاری سفره‌ی دل پسرک کفاش را برای همه باز کرد.

زهرا نعیمی

۴۴۵. چه کسی پشت در است؟

صدای خودش را شنید: من.

زهرا نعیمی

۴۴۶. لب‌هایش را سرخ کرد، تا سرخی چشم‌هایش به چشم نیایند.

زهرا نعیمی

۴۴۷. آمده بود

نبودیم

رفت

شانس را می‌گویم

پشت در ماند

آراد حسین زاده

۴۴۸. نان گران شد

بابا جان داد

آراد حسین زاده

۴۴۹. پیرمرد با فاحشه

تماس گرفت

پشت تلفن

صدای لالایی آمد

راه یافته به مسابقه

آراد حسین زاده

۴۵۰. تنهاییم از آنجا آغاز شد که بی وضو به نماز ایستادم.

راحله رضایی

۴۵۱. تنهایی فالش را با دانه های انار قسمت کرد.

راحله رضایی

۴۵۲. سرباز و جنگ

دستش تفنگ داشت ولی قلبش گل می خواست.

راحله رضایی

۴۵۳. اخبار هواشناسی: احتمال بارش برف در مناطق زلزله زده.

لیلا حسنی

۴۵۴. قلکش را شکست...
از رادیو شنید: افزایش قیمت دارو!

لیلا حسنی

۴۵۵. «دستفروش»

قدش هنوز به شیشه ی ماشین های شاسی بلند نمی رسید!

لیلا حسنی

۴۵۶. زن: کجایی؟
مرد: خودت کجایی؟
آمیزش نگاه ها

سمیه عبدالهی

۴۵۷. خونه نزدیکه ، بریم؟
-من عاشق کوهم.
-اسمت چیه؟
-دریا...

سمیه عبدالهی

۴۵۸. آب تا کمر مرد می رسید
-می ری شنا؟
-نه...
راه یافته به مسابقه

سمیه عبدالهی

۴۵۹. گردنبندهش را آویختم. نمی دیدش. دخترم چهارپایه را کشید.

پرهام علیدوستی

۴۶۰. تابلو را نشانند در خاک و چهار کودک زیرش.

«بچه ها، فروشی»

پرهام علیدوستی

۴۶۱. مادر بزرگ

آخرین هیزم اجاق کلبه صندلی مادر بزرگ بود.

ایرج حسین پور

۴۶۲. باید خشاب اسلحه ها از گُل پر میشد ولی گُل نبود.

ایرج حسین پور

۴۶۳. پستیچی سند خانه را که آورد زمین لرزه آمده بود. *راه یافته به مسابقه*

ایرج حسین پور

۴۶۴. کارت تولد

روز تولدم خودم تنها برای خودم جشن گرفتم.

مایسا حسین پور

۴۶۵. تنها میوه شب یلدا نقاشی هندوانه یلدا روی سفره بود.

مایسا حسین پور

۴۶۶. شب یلدا

شب یلدا شکم ها همه قار و قور میکرد.

مایسا حسین پور

۴۶۷. پینوکیو

پدر ژیتو اگر امروز بود پینوکیوهای چوبی زیادی می ساخت.

الهام اردشیری

۴۶۸. پول کثیف

پول نه جان است که شود آسان داد.

الهام اردشیری

۴۶۹. رنگ

مادر دیوار خانه را رنگ می کرد تا بیکار نباشد.

الهام اردشیری

۴۷۰. خاله دوست داشتی پسرت بودم؟

-بابات خدایامرز دلش دختر می خواست.

محسن سروریان

۴۷۱. پس کی می آی خواستگاری؟

-نمی دونم، بعد از تولد بچه، شاید.

محسن سروریان

۴۷۲. مهمان ناخوانده

مهمانها که رفتند مامان ناهار را آماده کرد. ***راه یافته به مسابقه***

کوروش شجاعی

۴۷۳. هر وقت توپ را شوت می کرد صدای شکستن شیشه می آمد.

کوروش شجاعی

۴۷۴. مرغ دریایی

مرغ سفید دریایی کنار دریا سیاه شده بود.

کوروش شجاعی

۴۷۵. -مادربزرگ! کی توی این قاب طلایی عکس میگذاری؟

-هیچ وقت *راه یافته به مسابقه*

عفت ترابی

۴۷۶. -چقدر پرنده درست کردی پسر

-آخه قفسهای مغازه زیاد بود

عفت ترابی

۴۷۷. بهترین لباسش را پوشید و در انتظار سریعترین ماشین ایستاد

عفت ترابی

۴۷۸. می ترسید کفش مردانه را کنار در خانه گذاشت و خوابید.

لیلا باقری

۴۷۹. باران می بارید عینک سیاهش را جابجا کرد .. بارانی انسوی عینک

لیلا باقری

۴۸۰. خونین لای اوار می گشت زنانگی اش از دست و چشمانش می چکید

لیلا باقری

۴۸۱. تعویض لباس: لخت بودم، پرده لرزید، چشمان گربه برق می زد.

خرداد مهرابی

۴۸۲. مسافرخش: یک نفر تا میدان اعدام. عرق از پیشانی اش سُرید. ***راه یافته به مسابقه***

خرداد مهرابی

۴۸۳. نگهبان: با اولین شلیک چرتش پرید و به پشت افتاد ***راه یافته به مسابقه***

خرداد مهرابی

۴۸۴. مییره تو بغلم
با بغض میگه
عزیز بخلره طلاق شدن!!

سودابه حمزه ای

۴۸۵. بزی آدم زائید!
بز لعنتی!
چرا زل زده به من؟

سودابه حمزه ای

۴۸۶. پوشکش خیسه

عوضش می کنم.

با ریش سفید دستم را می بوسد . *راه یافته به مسابقه*

سودابه حمزه ای

۴۸۷. تدفینم اولین مراسم باشکوه عمرم بود

عاطفه حجازی فر

۴۸۸. صندلی تنهایی می خواست میز جبر زمانه بود

عاطفه حجازی فر

۴۸۹. در راهرو باز است ،تاریک است ،تنهایم ،مرد می خندد *راه یافته به مسابقه*

عاطفه حجازی فر

۴۹۰. "دو جداره"

آقا مطمئنی پیامک هم ارزش رد نمیشه؟!

مجتبی حسن زاده

۴۹۱. تنها یه کلمه باقی مونده،احتمالا برنده شم امسال!

مجتبی حسن زاده

۴۹۲. "نهم"

با این وجود برای بار نهم تلاش کرد!

مجتبی حسن زاده

۴۹۳. شاخکهایش را تیز کرد. مرا مهربان دید. خشمش فرو نشست.

مه جبین حکیمی نژاد

۴۹۴. سبز بودم. حالا سیاه ولی شادم. به تنی گرما بخشیدم.

مه جبین حکیمی نژاد

۴۹۵. خیانت را دید. گریه کرد. سبک و رها تصمیم گرفت.

مه جبین حکیمی نژاد

۴۹۶. روزی به هوای دیدنت آمدم. اما گفتند از آنجا رفته ای!

سیمین رضوانیان

۴۹۷. وارد شد. خیره ماند. زلزله دیشب چیزی برایش نگذاشته بود.

سیمین رضوانیان

۴۹۸. امید بهانه ها را رها کرد. او به زندگیش جهت داد.

سیمین رضوانیان

۴۹۹. از کودکی ترس از ارتفاع داشت. دزدی را کنار گذاشت.

سعید رضوانیان

۵۰۰. هر شب، می نوشت دوستت دارم. پاک می کرد. تلگرام را می بست.

سعید رضوانیان

۵۰۱. همسایه ها سر و صدایی ندارند مگر قطعه ی بعدی قبر دوم

محمد سلیمی

۵۰۲. آرش و فرنوش. هیچ وقت نشد اسم داستانشان این باشد

محمد سلیمی

۵۰۳. از دور، سواری میدید. نزدیک تر که شد سرابی بیش نبود

محمد سلیمی

۵۰۴. آگهی

روی دیوار نوشت: "کلیه فروشی. شماره موبایل" ...

معصومه خوانساری

۵۰۵. انتقام

تشنه خودت بکنش. بهش نه بگو. روانی میشه. خلاص.

معصومه خوانساری

۵۰۶. پلاک پسرش را از شوهرش گرفت.

_خیانت در امانتم کردی.

معصومه خوانساری

۵۰۷. دلتنگی

کسی صدا زد " رعنا"
پیرمرد برگشت نگاه کرد.

راه یافته به مسابقه

شهاب الدین برادران

۵۰۸. ناگهانی برخاست ،

زمین خورد...
سرباز به پای جدید عادت نداشت.

شهاب الدین برادران

۵۰۹. نوزاد را دستش دادند ،

به تخت خالی بیمارستان زل زد.

شهاب الدین برادران

۵۱۰. شیر می داد وقتی چشمش به کتاب افتاد: محبوبه و آل.

محبوبه غلامپور

۵۱۱. دیوار آوار شد، موسیقی، سکوت. شمع های روی کیک همچنان می سوختند.

محبوبه غلامپور

۵۱۲. همه رنگ ها زیبا هستند و شاد , درست می ویم مشکي

سارا نجفی

۵۱۳. از فردا یتیم خوانده می شوم , نمی دانم ابتدا یا انتهای اسمم

سارا نجفی

۵۱۴. پدرم آرام خوابید، از فردا خاطراتش را مرور خواهم کرد

سارا نجفی

۵۱۵. چشم هایش نیمه باز بود، میان ماندن و رفتن، تمام کرد.

مونا کریمی

۵۱۶. چراغ کتونی هایش که خاموش شد، دیگر زندگی نکرد. ***راه یافته به مسابقه***

مونا کریمی

۵۱۷. آرزوهایش را روی پاهای نداشته ی دخترک جا گذاشت.

مونا کریمی

۵۱۸. چراغ را خاموش کرد و رفت مادر تنهای تنها ماند ***راه یافته به مسابقه***

آرین کشفی

۵۱۹. پسر بی ادب میرزا مشیر نیز پی اچ دی گرفت

آرین کشفی

۵۲۰. شیشه ماشین یک میلیارد تومانی را تمیز کرد و رفت

آرین کشفی

۵۲۱. ساعتها به جعبه هایشان نگاه میکرد...
فراموش میکرد قرصهای فراموشی را

مأده قربانی

۵۲۲. تصادف

عاشق شهرت بود.
حالا مردم با جنازه اش سلفی میگرفتند.

مأده قربانی

۵۲۳. آمده بود...

ولی، برای خواستگاری از دخترم.
تک پسرش بود.

مأده قربانی

۵۲۴. گفت دوستت دارم. موبایلش را بوسید و بعد فرمتش کرد. ***راه یافته به مسابقه***

حدیث دبیده

۵۲۵. "ماهی"

فراری از دریا بود به ساحل رسید مرده بود.

حدیث دبیده

۵۲۶. صبح وارد اینستاگرام شدم، لایک هام ته کشید، شب شده بود.

حدیث دبیده

۵۲۷. دستت را گرفتم. بلند شدی. بالا رفتی. مرا پس زدی.

معصومه یسبی بچد

۵۲۸. سخت میروم، دلم را پس زدی. باز جری که دادی.

معصومه یسبی بچد

۵۲۹. سوسک وضو گرفت و با تکبیر الاحرام جیغ زن نماز خواند

محسن فصیحی

۵۳۰. سر مرد رفت در حالیکه حرف های زن هنوز مانده بود

محسن فصیحی

۵۳۱. آخرین خواسته ات؟

من بیگناهم و صندلی زیر پایش را زد

محسن فصیحی

۵۳۲. عصای سفیدش را باز کرد پرسید چشمهایش واقعا آبی است

سمیه فصیحی

۵۳۳. تو حوا را هم سجده نکردی؟

کسی از من نخواست *راه یافته به مسابقه*

سمیه فصیحی

۵۳۴. چرا خریدیش؟

مرد: باهاش سوپ جنین میپزیم برای باروری خوبه

سمیه فصیحی

۵۳۵. جایزه کن را برد، "پسرک فقیری که از سرما مرد"

فرآز آهنین

۵۳۶. دنیا، به دنیا نیامده از دنیا رفت!

فرآز آهنین

۵۳۷. دخترک برای پدر دستکشی بافت. پدر بدون دست بازگشت.

فرآز آهنین

۵۳۸. گفت: "عوض شو"

عوض شدم.

گفت: "بی ثباتی"

و رفت...

حسین حسینی

۵۳۹. "کاش بیشتر با او وقت می گذراندم".

قبر پدر را می بوسد.

حسین حسینی

۵۴۰. اولین قرار با آن معشوقه ی فیس بوکی نابودش کرد
راه یافته به مسابقه!
همسرش بود!

حسین حسینی

۵۴۱. در صدمین خزان‌ش که از درخت افتاد، فردایش پروانه شد.

سید ساسان مسرور

۵۴۲. تختخواب بشدت می گریست...
زنی دیگر بر روی او بود.

سید ساسان مسرور

۵۴۳. پشت بام، آخرین نگاه مریم به دستمال خونی اش بود.
راه یافته به مسابقه!

سید ساسان مسرور

۵۴۴. «بچه»

یک لحظه به آینده اش فکر کرد. کاندوم گذاشت.

میلااد خراسانیان

۵۴۵. زندانبان خودم بودم، کلیدم را گم کردم. چطور؟

کیومرث گمنام مقدم

۵۴۶. او گریه می‌کند. با هم قهر بودند که زلزله شد.

سیده سمیرا حشمتی

راه یافته به مسابقه

۵۴۷. همه دنبالش می‌گشتند. او زیر یک پل، دنبال سرنگ می‌گشت.

سیده سمیرا حشمتی

راه یافته به مسابقه

۵۴۸. «مردم این‌جا جمع نشوند.» این آخرین خواسته‌اش بود.

سیده سمیرا حشمتی

۵۴۹. با شرم می‌بوسید کبودی موج جنگ روی بدن دخترش را.

سمانه زالی

۵۵۰. بعد جنگ دنیایش تنها یک پلان داشت ، سقف سفید خانه.

سمانه زالی

۵۵۱. به تکانی بند بود ، سایه سرش و سقف خانه اش.

سمانه زالی

۵۵۲. باران بار اول خوب بود، بار دوم اسیدی شد.

زهرا خوانساری

۵۵۳. صدایش را شنیدم، صدای خنده اش بود با فردی ناشناس.

زهرا خوانساری

۵۵۴. بعد از آن شب، دیگر چشم هایش را باز نکرد.

زهرآ خوانساری

۵۵۵. تنها گریه ی تو می توانست مرهم درد مادر باشد ، قدمت مبارک.

ریحانه صفی صمغ آبادی

۵۵۶. «چهار راه»

کاش هوا تاریک نمی شد تا آخرین دسته گل.

ریحانه صفی صمغ آبادی

۵۵۷. «بعد از سانحه»

لنگه چپ نیاز نیست تقاضای تخفیف دارم.

ریحانه صفی صمغ آبادی

۵۵۸. دو راه داشت ، می شد یا نمی شد همان شد که نمی شد.

حسین عباسی

۵۵۹. زل زده بود به عکس ، اشکش روانه شد، دیگر نمی شناخت. ***راه یافته به مسابقه***

حسین عباسی

۵۶۰. دستانش را محکم گرفت ، لبهایش می لرزید؛ دلش اما قرص بود.

حسین عباسی

۵۶۱. روی تخم مرغ خوابید پتو را کشید روی سرش

غلامحسین صدیقی

۵۶۲. سنگ اول

دومی

سومی

الان دیگه پنجره رو باز میکنه. ***راه یافته به مسابقه***

محمد رضا نصرتی

۵۶۳. نقاشی

فنجون چای ، لبه اش که میخندن و پرنده ای که میخونه.

محمد رضا نصرتی

۵۶۴. مرگ بهتر است یا ثروت ؟

موضوع انشائی که دانش آموز میخواند.

محمد رضا نصرتی

۵۶۵. امروز شنبه است دکتر نمی روم.

اوج افکار یک فرد خرافاتی!

زهرا سلیمی

۵۶۶. زن از کما بیرون آمد.

مرد برای همیشه رفته بود.

زهرا سلیمی

۵۶۷. مرد معتاد گرسنه بود
زن سم رادر قابلمه ریخت

زهرا سلیمی

۵۶۸. چشم های آن زن اغوايش کرد.
فراموش کرد نگاه منتظر همسرش را .

مریم علیزاده

۵۶۹. دکتر مستأصل گفت زایمان یعنی مرگ.
چه گریه ای می کرد نوزاد!

مریم علیزاده

۵۷۰. سه تایی با عروس از آرایشگاه برگشتند. نتوانستم عروس را بشناسم.

مهین بنی طالبی

۵۷۱. گفت: دارم میروم مشهد برایت دعا می کنم. گفتم: سوغاتی بیاور.

مهین بنی طالبی

۵۷۲. گنبد را می دید. چشمانش برقی زد و عصا را انداخت .

مهین بنی طالبی

۵۷۳. ماه ها گذشته...
زلزله زدگان اخبار هواشناسی را پیگیری میکنند.

جعفر جاسمی نژاد

۵۷۴. دخترک کنار دیوار مهربانی بساط داشت!

جعفر جاسمی نژاد

۵۷۵. هر روز پروفایل تلگرامش را چک میکرد: آخرین بازدید اخیراً"

جعفر جاسمی نژاد

۵۷۶. آخرین آوار را برداشتند؛ اینک در آسمان دنبالش می گشت

فرزاد دانشی

۵۷۷. سشوار را برداشت، یادش رفته بود سرطان دارد

فرزاد دانشی

۵۷۸. پتو را روی سرش کشید، پایش خیس شد

فرزاد دانشی

۵۷۹. زلزله آمد، همه رفتند، کارتن خواب ها ماندند .

فرشته سالارکریمی

۵۸۰. پل آهنی هم اندوه دختر را تاب نیاورد .

فرشته سالارکریمی

۵۸۱. لیوان چایی با اشکهایش پر شد، وقتی که در را بست.

شیوا خالدی نیا

۵۸۲. چشمهایش خیره به سقف است، او فقط یک منظره دارد.

شیوا خالدی نیا

۵۸۳. با چشم باز به خواب رفت، وقتی مرد نعره کشید.

شیوا خالدی نیا

۵۸۴. گفتند اشتغال زایی میکنیم، تن فروشی پسران هم مد شد

سروناز عباسی زاده

۵۸۵. کارگردان دور فلکه کلافه بودند. تیترا خبر: حذف یارانه ها

سروناز عباسی زاده

۵۸۶. غسالخانه خلوت بود و جسد مرده شور منتظر غسل.

سروناز عباسی زاده